
رفتارشناسی سیاسی مناسبات محمدشاه و حاج میرزا آقاسی در صحنه سیاست ایران

□ دکتر محمد رضا جلالی

عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

چکیده

تمایلات صوفیانه محمدشاه قاجار در میان شاهان قاجاری، بسیار اختصاصی است. بیشتر شاهان این سلسله به تعصباتی مذهبی مأنوس بوده‌اند. با این حال به اقتضای ساخت خودکامه قدرت به ویژه تا پایان سلطنت ناصرالدین‌شاه، استبداد رأی و مطلق‌العنانی ویژگی مشترک رفتار سیاسی تمامشان بوده است. به همین دلیل محمدشاه در همان اوان سلطنتش یکی از شایسته‌ترین وزرای دوره قاجاری یعنی قائم‌مقام را به قتل رسانید. کاری که قبیل از او فتحعلی‌شاه در خصوص اعتمادالدوله انجام داده بود و بعد از او ناصرالدین‌شاه در مورد امیرکبیر صورت داد؛ و به این ترتیب سستی در وزیرکشی بنیان نهادند که ناصالح‌ترین وزیر مقتدر این دوره یعنی میرزاآقاخان نوری مستظهر به انگلیس، ضمانت ستاند که در صورت خیط و خیانت و عزل به هلاکت نرسد. در عین حال منش درویشی محمدشاه موجب شد صدارت ۱۲ ساله باقی سلطنتش را به حاج میرزا آقاسی مطلوب و مراد و پیرش بسپارد، تا نه خود و نه دیگری جرأت مخالفت با وی را نیابند. حاجی میرزا آقاسی برخلاف قائم‌مقام که از توان عظیمی در اداره کشور برخوردار بود، اصلاً بسندگی در کار مُلک‌داری نداشت. از این رو ایران از رهگذر این دو اقدام - عزل و قتل قائم‌مقام و نصب و تثبیت حاج میرزا آقاسی - به سرعت و شدت بیشتری در سرایشی آغاز شده شاه پیشین حرکت کرد و واپس رفت. اما شخصیت حاج میرزا آقاسی یکسره بر خطا نیست و قضاوت درباره او به شفافیت بعضی وزرای دیگر نیست، چنان که قضاوت در خصوص محمدشاه به صراحت برخی شاهان دیگر قاجاری نیست. اینان بعضاً از سوی اهل فن به خصوص آنان که بر منش و مشرب فردی و مسلکی معطوفند، مورد مدافعه نیز

قرار گرفته‌اند. در این نوشتار بر پایه شواهد، جستاری در این زمینه در قالب مناسبات عمیق و پایداری که این دو با هم داشته‌اند و در پرتو و شعاع آن، ملک و ملت نادیده انگاشته می‌شده، انجام پذیرفته است.
کلید واژه‌ها: محمدشاه، حاج میرزا آقاسی، قائم مقام.

عباس میرزا نایب‌السلطنه کوشندگی تربیتی بسیاری در خصوص فرزندش محمدمیرزا داشت؛^۱ از این رو به درایتی سیاسی و نیتی ملی قائم مقام را که محل اعتماد کامل وی بود در کنار ولیعهد قرار می‌داد^۲ و به هر دو توصیه همکاری می‌نمود که البته در هیچ‌یک رغبت اولیه و خواسته‌ای به این همکاری نبود^۳. با این حال به نقش منفی و بازدارنده حاج میرزا آقاسی در تعاملی تربیتی که با ولیعهد یافته بود، وقوف داشت. تأثرات ترکیبی صوفی مسلکانه و زاهدانه حاجی در شخصیت محمدمیرزا که در تناسب با ساخت شخصیتی او نیز بود^۴ با تکاپوی انگیزشی عباس میرزا و قائم مقام در پرورش شاهی مقتدر و مستقل مغایرت داشت. ولیعهد به توصیه پدر قائم مقام را به صدارت برنشانده، این وزیر به اقتدار، راه سخت تسلطیابی سلطان را هموار ساخت، اما این شاه با قدرناشناسی به سان پدر بزرگ و پسر وزیرکشش (سلاطین قبل و بعد)، به قتل صدراعظم دستور داد^۵ تا انگیزه ناکام در صدارت بخشی به حاجی را تحقق بخشد. حاجی، ذهن خرافی محمدشاه را مال خود کرده بود و غیر از مقام پیری و مرشدی در نظر شاه، کراماتی نیز بر ذهن پذیرای شاه حک کرده بود^۶. از پیش‌گویی کلی و بی‌خاصیت حاجی، در خصوص به سلطنت رسیدنش^۷ که ظاهراً در مورد چند شاهزاده دیگر هم صورت گرفته بود و اگر نمی‌شد به سان قضایای تعارض احکامی چیزی را تغییر نمی‌داد و مفروضه و مدعایی رد نمی‌شد، مستمسکی در مقام اولیائی^۸ او ساخته بود؛ و مضمونی چون نقش بر سنگ در ذهن خویش کاشته بود. با این حال وقتی کاری برای پای علیش از سوی حاجی انجام نمی‌شد، مانند هر مرید غیرعقل سرسپرده‌ای به حدیث نفس و خودالقایی مبادرت می‌جست که «این درد پای مرا حاجی نمی‌خواهد خوب بشود از برای این که این زحمت‌ها را در دنیا بکشم و در آخرت بهتر (بهشت) بروم، اگر حاجی بخوهد خوب خواهد شد^۹». به این واسطه‌ها نیز دین عظیمی از حاجی بر گردن خویش می‌شناخت که با تقدیم صدارت ایران و تثبیت مادام‌العمری آن به وی، بخشی را جبران می‌کند. حاجی مغرور و فریب‌کار و در روابط میان فردی و در

کشورداری ساده‌نگار^{۱۰} و ناشایست^{۱۱} به این دسایس، مدت ۱۲ سال در دوره‌ای که کسی را بقایای بر این موقعیت‌ها نیست بر سریر قدرت مطلقه و بزعم خودش شخص اول مملکت^{۱۲}، نشست. او از این فرصت بسیار مغتنم که ساخت شخصیتی محمدشاه زمینه اقتضائی‌اش بود، سودی برای ملت نبرد. توفیق دو وزیر قبل و بعد او برغم فرصتی کوتاه و برغم شاهانی مخالف در مقایسه با او که زمانی نسبتاً دراز یافت و از همراهی مطلق شاه برخوردار بود، مشخصاً نشان از ناشایستگی‌اش دارد. عواملی مانند فقدان حرص غنی اخلاف و اسلاف شاه وقت (محمدشاه)، به سلطنت^{۱۳}، اشتغال به دغدغه‌های آفریده حاجی، بیماری نقرس که از کودکی آزارش می‌داد و تدریجاً بیشتر ناتوان و ناکارآمدش می‌ساخت^{۱۴}، اطمینان به صدراعظمی که دانای غیب و اهل کرامتش نیز می‌دانست و به کسی رخصت تعرض به وی را نمی‌داد^{۱۵}، نیز مزید بر علت سرسپردگی شاه به حاجی شده بودند تا وی صدراعظم یکه‌تازی باشد که همه دوره قاجاریه دیده نشده است. امیرکبیر نیز نتوانسته بود بی‌نگرانی و دغدغه مؤاخذه شاه و بدخواهی و نامی درباریان، تصمیمی اتخاذ کند و کاری را پیشرفت دهد، چه شاه او برخلاف شاه حاجی، پذیرای همه بدخواهان بود و مترصد بود تا کام قدرت‌مداران‌اش را با خودکامه‌گی مطلقه، کامروا سازد. از این روست که حاجی برغم مخالفت همگان با صدارتش^{۱۶}، با ایمنی کامل و فارغ از هر سوء ظنی که در این دیار غیر شخص سلطان مطلق‌العنان خودکامه را در چنگال خشم خود می‌گرفته، امور ساده لوحانه خویش را در خصوص توپ‌ریزی^{۱۷} و چاه‌کنی با بر باد دادن ملک و ملت پیش می‌برد؛ و البته نه نمی‌از آن چاه‌ها کشته ملت را بود و نه غمی از آن توپ‌های در نکرده منفجر شده، دسته دشمن را. این همه‌گیری مخالفت‌ها به نحوی بود که به محض مرگ سلطان مریدش تنها در پناه دو سفارت مأذون در مداخله امورات ایران سر خویش گرفت و بعد بست در عبدالعظیم از کشور به عتبات رفت و سالی بعد بمرد^{۱۸}. در این موضع و موقعیت پر فرصت حاجی نیز بی‌انگیزه نبود، متکبرانه و خودبرتربین‌دار سودای متوهمانه بازپس‌گیری قفقازیه را در سر داشت^{۱۹}. در سرکوب مخالفان داخلی و تعقیب پی‌گیرانه آنها، دیگر آن لاقید ملک بر باد ده نبود که آب شور دریای خزر را به روس‌ها تقدیم دارد^{۲۰}. به حساب تحویل گرفتن این مخالفان از شاه و تنبیه آنها هفته‌ها با شاه ولی نعمتش قهر و متارکه می‌کرد^{۲۱}. چنان که به سرعت نظر و عمل، توطئه بهمن میرزا فرزند چهارم عباس میرزا و برادر تنی محمدشاه در همدستی با آصف‌الدوله دایی‌اش را که می‌خواست در

سال‌های پایانی عمر شاه که به بیماری می‌گذشت، در حیات و ممات او با تسخیر تهران به سلطنت نشیند، پی برد و ناگزیرش ساخت حتی بعد امان شاه به سفارت روسیه رود و به وساطت سفیر این کشور به اتفاق خانواده و اطرافیان، تحت حمایت قزاقان، راه روسیه در پیش گیرد و تبعه آن دولت گردد.^{۲۲} با بدگویی از قائم مقام در نزد شاه متوهم و اندیشناک به او، به نقل جهانگیرمیرزا که طبعاً به دلیل عداوت تام با قائم مقام، دلیلی بر این کار ندارد، زمینه استعدادی شاه را به تعرض عینی مبدل ساخته و بعد قتل او کسوت صدارت به تن می‌کند، و با سرکوب و تهدید رقیبان و پنهان‌داری سجایای نیک‌اندیشانی چون امیرکبیر^{۲۳} یکه‌تاز مطلق‌العنان باقی ماند. از دست سربازان ماکوئی محافظش «غروب که می‌شد هیچ بچه و زنی جرأت بیرون شدن از خانه نداشت»^{۲۴}؛ و از ترس گاومیش دست‌آموزش کاسبی امان‌گشایش دکان و تعرضی به حاجی و شاه نداشت.^{۲۵} هر صاحب منصبی که روی در نقاب خاک می‌کرد منصبش مال خود می‌کرد و ۱۸ منصب گرفته بود^{۲۶}؛ و ثروتش «به درجه‌ای بود که محسود همه کس واقع شدی»^{۲۷} ثروتی که به امساک در صدارت طولانی گرد آورد و در اضطراب مداهنه‌گرایانه پایانی صدارت، به ناگزیر به شاه واگذار کرد^{۲۸}، لباس‌های فاخر با ترمه‌ای عالی بر تن می‌کرده که مطمئناً با مرام و مسلک درویشی به رسم و نه به اسم مناسبت نداشته است^{۲۹}، قصر محمدیه و عباسیه با هزینه صد هزار تومانی برای اقامت بیلاقی درویشی خود و مریدش محمدشاه بر پا می‌کند.^{۳۰} با این همه بعد مرگ شاه از تک و تا نیفتاده و مستمر به هدایت پیام می‌فرستاد که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه را بفرستد تا قبل آمدن شاه و شاید نیامدنش، به قدرت مطلقه‌اش ادامه دهد.^{۳۱} برغم اینها به مصداق عیب می‌جمله‌بگفتی هنرش نیز بگوی، حاج میرزا آقاسی از برخی محسنات نیز برخوردار بوده است. جدای از این که در برخی اعمال مثبت محمدشاه نقش و مشارکت داشته. در مقابل قساوت و سفاکی و بدخلقی و عصبانیت او^{۳۲}، در بسیاری موارد نقشی تعدیل‌کننده و خنثی‌گر بر عهده می‌گرفته است؛ هر چند خود یکسره از بدخلقی و ترش‌رویی بر کنار نبوده است. از قتل نفس بری بوده و از اصرار به قتل کناره می‌گرفته و غالباً به وساطت و شفاعت، از مجازات‌های شدید بازداری می‌کرده است. «حاجی، راضی به قتل و قمع کسی نمی‌شد، نان احدی را نمی‌برید، ... چه بسیار اشخاصی را که مستحق قتل بودند شفاعت می‌کرد و از کشتن نجات می‌داد»^{۳۳}. در بر انداختن حکم اعدام و منع آزار و شکنجه، وی تأثیر قطعی داشته است.^{۳۴} تنفرش از ارتباط

خائنه با بیگانه خاصه انگلیس، « حاجی از سرسپردگی آقاخان نوری به سفارت انگلیس مطلع شد، دستور داد پی گرفتند و آن گاه که میرزا آقاخان از سفارت بیرون می‌آمد، دستگیرش کردند و به جرم جاسوسی چوب زدند؛ از این تاریخ میرزا آقاخان در تبعید کاشان زیست^{۳۵}». نداشتن و یا نورزیدن کینه‌توزی علیه عامه مردم، ارتباط و تعامل با آنها، کنترل امر معیشتی مردم^{۳۶} و مراقب نان و گوشت آنان بودن، نیز از جمله ویژگی‌های اوست. با همه اعتماد و عنایت مطلق که شاه به او داشته، هر چند بهره‌ای از این فرصت و دوره طلایی جهت توسعه و راهیابی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ایران، نبرده که به واپسش نیز کشانیده، اما علیه این و آن و انتقام و کین‌جویی‌های خود به کار نگرفته، این ویژگی در قیاس با رفتار معمول مصادر امور در ایران، خوش‌طینتی است و ستودنی. به قول اعتمادالسلطنه «... ارادتی که شاه مرحوم با او داشته است اگر عشر آن را به بهترین مردم می‌داشت، هر آینه نصف اهل ایران را به قتل می‌رساندند^{۳۷}». با این اوصاف حاجی در اداره یک کشور، بی‌کفایت و بیرون از شأن صدارت بود، اما درخور واپس‌روی روزگار قاجاری؛ به قول دوسرسی «... حاجی مرد سالخورده‌ای است که تمام قدرت را همراه با بی‌قدرتی حکومتش در دست دارد^{۳۸}». به هر صورت حاجی در رقابت با مهدعلیا همسر شاه نیز پیروز میدان بود. قابلیت و استعداد پذیرای ناصرالدین شاه بود که ترفند این زن علیه امیرکبیر مؤثر افتاد اما در رابطه حاجی و محمدشاه، تلاش جدایی افکنانه مهدعلیا اصلاً پیشرفتی نداشت؛ خاصه که به بدکرداری اخلاقی^{۳۹} مطرود شاه نیز شده بود^{۴۰}. احتمالاً دلخوشی شاه به امور انزوای طلبانه صوفیانه و دلبستگی او به حاجی مرادش، جابه‌جایی عاطفی در سرخوردگی عاطفی و اخلاقی‌اش از همسرش مهدعلیا نیز بود. وصلت با مهدعلیا نیز به اکراه و به خواست و امیدواری عباس‌میرزا انجام گرفته بود^{۴۱}. شاه تنفر نسبت به این همسر را با همین سازوکار تداعی‌گرایانه جابه‌جایی، به فرزندش ناصرالدین میرزا تسری داده بود^{۴۲}. حتی به دلیل گستره روابط آزاد مهدعلیا، به این پسر ظن حرامزادگی^{۴۳} که از جانب این و آن و احتمالاً تحریک خود حاجی تقویت می‌شد^{۴۴}، می‌برد. محمدشاه این ناکامی و تنفر از همسر و فرزند را با سازوکار جانشین‌سازی در علاقه زیاد به همسر دیگرش خدیجه که از کردان سنی چهریقی و ارادتمندان شیوخ نقشبندیه، و فرزند دیگرش عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ملک‌آرا که از اول نام‌گذاری نیز حب و بغض جابه‌جایی شده، هویداست، نشان می‌داد^{۴۵}. هر چند برخی این نام را هم از علاقه زیاد به

حاجی می‌دانند.^{۴۶} اینها همه زمینه‌ای بود که شاه از وظیفه پدری و تربیتی نسبت به فرزند ارشد و ولایتعهدش کناره گیرد.^{۴۷} همین طرد و تحقیر تربیتی و عاطفی فرزندی که قرار است در آینده زمام امور کشوری را در دست گیرد، برای اثبات فقدان حساسیت انگیزشی سیاسی و ملی در محمدشاه بسنده است. به هر روی این طرد آشکار به شیوه‌ای که به احساس حقارت آشکاری در فرزند انجامید سبب گشت ناصرالدین میرزا دیگری را در جای پدر نشاند، به او علاقه پدری نشان دهد و حتی در موقعیت سلطانی، به وی حق تحکم و تنبیه پدرا نه دهد و سپس جابه‌جا شده و دوسوگرایانه انتقام از پدر واقعی سرد خویش را از ناپدری گرم و دلسوزش بگیرد. عجیب این که ناصرالدین شاه تمام تحقیری را که پدر در حق وی روا می‌داشت و در خاطرات کودکی‌اش مضبوط است^{۴۸}، خود در حق فرزند و ولیعهدش مظفرالدین میرزا که نسبت به مادر وی کاملاً بی‌رغبت بود اعمال می‌داشت^{۴۹} و مدام رقیب در ولایتعهدی حتی در گاهواره برایش می‌تراشید^{۵۰}. ناصرالدین شاه به نقش مستقیم حاجی در این نامالایمات متوجه بوده و اشارت دارد^{۵۱}. با این همه شاه خود نیز در انعکاس چنین ترس و تنش در مهدعلیا و فرزندش مداخله مستقیم و نقشی اصلی داشته است. شاید او می‌خواست زمینه‌ای فراهم سازد که کار انتقال ولایتعهدی ممکن گردد^{۵۲}. چنان که بعد از ناصرالدین شاه نیز محمدقاسم میرزا فرزند جیران تجریشی را که قاجار نبود، امیر نظام و ولیعهدش کرد و کسی جلودارش نبود، البته او جسارت بیشتری از پدر، در برانداختن رسومات قاجاری در سلطنت داشت^{۵۳}. اساساً اطلاق نام نایب‌السلطنگی بر عباس میرزا که شدیداً به وی مهر می‌ورزید بی‌وجه نیست. می‌توان حدس زد که تداعی نام عباس میرزا و لقب نایب‌السلطنگی برای هر منتظرالسلطنه‌ای آن هم آزمندانی همچون ناصرالدین میرزا و مادرش مهدعلیا تا چه میزان تشویش‌زا بوده است. دست کم محمدشاه از این طریق آن دو را آزار می‌داده و ناکامی‌های فروخورده را تسکین و تخفیف می‌داده است. در حالی که کمترین توجهات تربیتی از سوی محمدشاه در خصوص ولیعهد ناصرالدین میرزا مبذول نشده بود، اختصاص رضاقلی خان هدایت از ادبای بزرگ دوران قاجاری برای تربیت و آموزش عباس میرزا نیز از این نظر واجد اهمیت است. این عمل یعنی گماردن هدایت، جیران و انتقال و جابه‌جایی مثبت تکاپویی بود که پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه در حق او اعمال داشته بود؛ در عین این که قصد و قصدمندی‌هایی را در مافی‌الضمیر شاه برای آینده سلطنت نیز نشان می‌داد.

با این همه، این دو یعنی محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی دست کم در آغاز کار، وزنی مساوی ندارند؛ و به این دلیل نقش بازدارنده حاج میرزا آقاسی از اعمال سلطنت فقال محمدشاه^{۵۴} قابل چشم‌پوشی نیست. این شاه اگر قائم مقام را نگاه می‌داشت و یا قائم مقام با محمدشاه به گونه‌ای رفتار می‌کرد که به دام خشونت ذاتی خودکامه‌گی نیفتد، به قول دوسرسی قابلیت بروز استعدادهای بیشتری داشت^{۵۵}. هیچ‌یک از سوابق نسبتاً روشنی را که شاه از آن برخوردار بوده، حاجی در اختیار نداشته، محمدشاه جدای از کوشایی تربیتی پدر و برخوردار از ریزنی قائم مقام که خانوادگی در خدمت خاندان قاجار بودند، همراه پدر شجاع و شایسته‌اش عباس میرزا در جنگ‌های بسیاری خاصه جنگ دوم ایران و روس که منجر به قرارداد ترکمانچای گردید، شرکت داشته است^{۵۶}. بعد از وی اساساً نظامی‌گری و حضور در صحنه‌های جنگ از سوی شاهان قاجاری رخت برمی‌بندد؛ در حیات پدر و پس از او تکاپویی مجدانه در محاصره و تسخیر هرات دارد^{۵۷} و بعضاً تسامح و تعلل حاجی را که نمی‌توانست در کارهای بزرگ و مهم تصمیم بگیرد موجب عدم موفقیت شاه در جنگ هرات می‌دانند^{۵۸}. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «... در وقت محاصره هرات و فتح غوریان حاجی میرزا آقاسی چندین خبط و خطا کرد و کار لشکر را به تعویق می‌انداخت و مردم چون عقیدت و نیت خالصانه شاهنشاه غازی را با او می‌دانستند جرأت اظهار نداشتند»^{۵۹}. حتی در دوره ولیعهدی در جنگ و در مجازات شدت عمل داشته است^{۶۰}. طغیان‌های بسیاری را سرکوب می‌کند. این سرکوب‌گری‌ها بعد مرگ قائم مقام است و توان اختصاصی او را بی‌مدد وزیر سترگی چون قائم مقام نیز نشان می‌دهد. در همان اوان سلطنت به همت قائم مقام چند داعیه‌دار سلطنت از جمله ظل‌السلطان و حسینعلی میرزا فرزندان فتحعلی شاه^{۶۱} را شکست می‌دهد. اولی سه ماه در تهران سلطنت کرد و دومی فرمانروای فارس بود و در زمان فتحعلی شاه نیز خیال پادشاهی داشت و از تحویل مالیات معوقه به خزانه شاه تعلل می‌ورزید^{۶۲}، چیزی که اساساً فتحعلی شاه از آن نمی‌گذشت. به جرأت عمل قائم مقام، حتی در خصوص دو برادرش جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا^{۶۳} که تکاپوهایی مذبوحانه که انکار می‌کردند، داشتند؛ قساوت کور کردن نشان می‌دهد. در قتل قائم مقام نیز بی‌رحم و تند است. مرکز توطئه خود اوست و طراحی شده و حساب‌گرانه عمل می‌کند؛ می‌گوید حتی کاغذ و قلم برای نگاشتن چیزی به او ندهید «شاهنشاه غازی فرمودند که اول قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر بخواهد عریضه به من بنویسد

نگذارید، که سحری در بیان و اعجازی در بیان اوست که اگر خط او را ببینم باز فریفته عبارات او شوم و او را رها کنم^{۶۴}». خوب می‌تواند از خستگی و بی‌طاقتی روانی^{۶۵} مردم و کم‌تحمّلی و نارواداری اصلاحات و سخت‌گیری‌های قائم مقام از سوی روحانیون، علیه او و له خویش بهره‌گیرد^{۶۶} و از سخت‌گیری‌های مستقلانه قائم مقام که به تدریج او را تنها در مقامی تشریفاتی قرار می‌داد، خلاص گردد. سرکوب روحانی قدرتمدار اصفهان نیز تماماً از محاسبات خردمندانه در عین جسارت برای عمل، خبر می‌دهد. حاج میرزا آقاسی نیز به تعصّب صوفی‌گری و ترسرویی شخصی به روحانیون روی خوش نشان نمی‌داد. اما می‌دانیم مخالفت روحانیون با او اصلاً در مقایسه با معارضه‌ای که با قائم مقام ابراز می‌داشتند، به حساب نمی‌آید. پروبال گرفتن باب و بایان نیز نه از سر باور به تکثر اعتقادی که از انفعال و ناکارآمدی و نابسامانی اوضاع دولت حاجی بوده است. مورخ مؤیدی مثل اعتمادالسلطنه نیز می‌داند که بالا گرفتن کار میرزا علی محمد باب از سوء تدبیر و اهمال حاج میرزا آقاسی است. اما تلاش برای وارد کردن فرانسه در صحنه سیاست ایران، تلاش ناکام و نافرجامی که از پدربزرگش به میراث برده بود^{۶۷}، با تلاش‌گری آشکار حاجی، و ترس و تنفر اندیشناکانه از انگلیس^{۶۸} و نگرانی از تهدید همیشگی روس، و اتخاذ رویه مستقل در رفتار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی از انگلیس به حدّی که ممکن بود و عقلا نیت دیپلماتیک در مواجهه با آن دولت قدرتمند اقتضا می‌کرد، همه از روشنگری او در وقوف به روح زمان خویش، دست‌کم در ایران خبر می‌دهد. سلامت شخصی و دوری از خطاکاری‌های مرسوم شاهان و درباریان قاجاری^{۶۹}، «من هر چه دارم برای شما می‌خواهم ورنه در بند خانه و اطاق‌های زیاد و لذّت و خوشگذرانی نیستم». فقدان شدّت عمل نسبت به اقلیت‌های مذهبی و صدور فرمان آزادی و برابری ادیان در سال ۱۸۴۰ که دوسرسی می‌ستاند^{۷۰}؛ نگارش دستخطی به سبکی عارفانه در نگرستن به تمایز ایمان مردم و واگذاشتن مسؤولیت حکم و اختلاف دین به خدا و برداشتن آن از گردن خویش^{۷۱}، دستور منع آزار و شکنجه و لغو تقریبی حکم اعدام^{۷۲}، تداول عرفی‌گرایی در کار حکومت و تعدیل قدرت شرعی فقیهان با مداخله دادن درویشان^{۷۳}، نیز همه از مزیت‌های قابل توجه دوره این شاهند. محمدشاه درویش نعمت‌اللهی بود^{۷۴}، به شیوخ متعدد از جمله شیخ عبدالله نقشبندی ارادت می‌ورزید. در زمان او رسم درویش‌کشی زمانه‌های پیشین و پسین بر افتاد^{۷۵}، به رسم معهود عارفان در کار

اختلاف دینی آدمیان مداخله جانبدارانه نمی‌کرد. طبعاً به این ترتیب در حدی بند و بست‌های مذهبی و تداول‌گیر و بندهای معمول تکفیر و تفسیق تقلیل یافت، و سرانجام بضاعت علمی و هنری او که نشان از عمل تربیتی عباس‌میرزا و قابلیت استعدادی او دارد.^{۷۶}

اما به این معانی، دولت ناتوان مفسلسان را نتوان دولت متحول فرهنگی درویشان دانست. حاجی خود در یکی از نامه‌های پایانی دوره نسبتاً طولانی صدارت از این افلاس مطلق، خبر می‌دهد و درماندگی خود و شاه را در کار اداره حکومت می‌نمایاند.

وقتی امیرکبیر به صدارت می‌نشیند عدم توازن دخل و خرج و فقدان ضمانت‌های معمول حتی برای دریافت مواجب، عیان است «... در آغاز صدارت امیرکبیر سالی دو کرور خرج ایران را زیادت‌تر از دخل آنها دید که حاجی میرزا آقاسی به این و آن داده و هر ملکی و دیمی را به سیورغال بخشیده است»^{۷۷} اعتمادالسلطنه می‌افزاید برغم این که امیرکبیر مواجب مردم را نسبت به زمان حاجی کسر کرد ولی کسر او بهتر از زیادی و افزونی دیگران بود «... در عهد شاه مرحوم و صدارت حاجی میرزا آقاسی، اسم مواجب زیاد و رسم آن کم بود بلکه هیچ بود، مثلاً به شخصی ده هزار تومان مواجب می‌دادند، ولی وصول نمی‌شد. صاحب مواجب مجبور می‌شد آن برات را به هزار تومان بفروشد و به ازاء آن هزار تومان هم، اسباب خرازی فرنگی بگیرد، لیکن میرزا تقی خان اگر چه کسر کرد، ولی هر قدر مواجب که داده می‌شد به سهولت به حیطة وصول می‌رسید...»^{۷۸}

جدای از افلاس و نابسامانی اقتصادی، خبط و خطاهای آشکار نظامی به ویژه در ماجرای محاصره هرات آنقدر زیاد بود که زمینه جسارت و مداخله دیگران ممکن و فراهم می‌شود و شاه علی‌رغم برنتابیدن‌های مخالفت با حاجی، به رأی وزیر لشکر و دیگران عمل می‌کند.^{۷۹} در وجه سیاسی به ویژه مذاکره با خارجی‌ان که موافقان هم دل پر خون داشتند؛ و غالباً به بی‌ربطی و ناشایستگی اشاره و اذعان داشته‌اند.^{۸۰} در عین حال هر آنچه در پیشرفت‌های اولیه در امورات بهداشتی و آبله‌کوبی، تأسیس روزنامه، ایجاد دارالفنون، کارخانه، چاپارخانه، ارسال دانشجویان به خارج از کشور، امنیت راه‌ها، رونق تجارت، تأسیس قراولخانه، مهار شرارت و رذالت اوباش در درون شهرها، کنترل مأموران دولتی و ایجاد خوف در آنان از مؤاخذه و بازخواست مقامات بالاتر و به این طریق بازداری آنان از غارت مردم که معمول بود، تعدیل و موازنه در بودجه، حذف القاب و عناوین پوشالی، قطع

مستمری‌های کثیر بی‌دلیل وضع شده از سوی حاج میرزا آقاسی، مقابله سرسختانه و پی‌گیرانه با رشوه خواری مرسوم و همه‌گیر، اصلاح امور نظامی، تغییر روابط مالک و زارع، تغییر اساسی در سیستم اخذ مالیات‌ها، ردّ بدهی‌های معوقه دولت بازمانده از سالیان قبل و صدارت حاجی، تلاش برای رواج اخلاق راست‌کرداری در ادارات دولتی، احترام برابر با دول خارجی، اقتدار و انفاذ احکام حکومتی و ... می‌شناسیم به ابتکار امیرکبیر و ابتدائاً در زمانه کوتاه و سه ساله او است. دست‌کمی از این موارد در دوره ۱۲ ساله درازی که محمدشاه زمام امور کشور را بی‌کوچکترین نظارت و مؤاخذه‌ای از کف با کفایت قائم مقام به انگیزه‌ای نفسانی، بازستاند و مطلقاً به میلی شخصی به حاجی مرادش واگذارده بود، گزارش نشده است.

غیر اینها در همان مضامین فردی و رفتاری و میان فردی نیز این دو، بازتاب روان و مطلوبی از رندی عارفانه ارائه نمی‌دهند. در واقع عصبیت، خشونت، سخت‌گیری، بدخلقی و شخصی‌سازی امور در محمدشاه، و بی‌اعتدالی و بی‌نزاکتی و هتاکی و زهدنمایی و سفله‌پروری در حاج میرزا آقاسی، بیشتر پشمینه پوشی تندخویانه را ماند تا عشق و بوی قلندری و درویشی.

پی نوشت

۱. حسام‌السلطنه پسر عباس میرزا و برادر محمدشاه در خصوص پدرش عباس میرزا می‌گوید: «... آن حضرت کمال سعی را در تربیت ما برادران می‌فرمود که روزگاران به تحصیل علوم و اکتساب ادبیات بگذرد نه لهو و لعب ...». شیرازی، محمد معصوم (معصوم علیشاه)، طرائق الحقایق، ج ۳، با تصحیح محمدجعفر محجوب، انتشارات کتابخانه سنایی، ص ۲۹۹.

۲. «در واقع سبب اعظم سلطنت آقامحمدشاه غازی مرحوم قائم مقام بود، که اگر مسامحه در کار می‌کرد، با آن همه مدعیان کار سلطنت به قسم دیگر می‌گذشت، ولی همین قرض گرفتن قائم مقام و تدبیرات وافیه او و جدّ و جهد زیاد، باعث نضح و قوام آن سلطنت شد و هر یک از فتنه جویان بزرگ را به طوری دفع کرد». اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، به کوشش محمد مشیری، انتشارات روزبهان، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۲۹.

۳. «... این هنگام شاهنشاه غازی در بند قائم مقام یکدل گشت، از آن که از سابق و لاحق از او آزرده‌گی خاطر داشتند، چه از آن وقت که قائم مقام، وزارت نایب‌السلطنه عباس میرزا داشت، پیوسته محمدشاه از روش او به اکراه بود که اجزا و مواجب ملازمان حضرتش را بی‌تعطیل ادا نمی‌نمود و در آسودگی خاطر محمدشاه اقدام نمی‌کرد ...». اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۳۶. هم او در ص ۱۴۲ این

کتاب نقل قولی در وقوف قائم مقام و نزدیکان به ناصافی قلب محمدشاه در خصوص او و ناگزیری اش در ادای دین نسبت به عباس میرزا اشاره دارد.

۴. منظور این است که روی آوری محمدشاه به عرفان صرفاً ناشی از تأثیر تربیتی و آموخته‌گی حاجی میرزا آقاسی نبوده و استعداد و یادگیری قبلی در این مسیر او را برای پذیرش امثال حاجی فراهم ساخته بود، و پیش از حاجی نزد محمدرضا همدانی (کوثرعلیشاه)، و زین‌العابدین شیروانی راه یافته بود. بنا به گفته حسام‌السلطنه، عباس میرزا، در جویای معلمی برای آموزگاری شاهزادگان بودند «... بر حسب اتفاق در آن نزدیکی جناب حاجی را یافتند... چون حاجی وارد شد در مقابل صف شاهزادگان محاذات شاه مرحوم نشست، فرمود شما کیستید؟ چیستید،... ارسطو هستم در طلب اسکندر آمدم و بزرگمهرم جویای انوشیروان باشم. از این سخنان دلربا توجه شاه به وی افزود و ربوده حاجی شد و رسید بدان مقام که رسید». شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۲۹۹.

۵. فتحعلی شاه سلطان قبل از محمدشاه، دستور قتل میرزا ابراهیم خان کلانتر (اعتمادالدوله) و تمام خانواده اش را داد؛ و ناصرالدین شاه فرزند محمدشاه سلطان بعد او دستور قتل میرزاتقی خان امیرکبیر را داد، بنابراین محمدشاه در این میان با کشتن صدراعظم بزرگی چون قائم مقام، هم‌الگویی در اختیار داشته و هم‌الگویی در اختیار نهاده است. قساوت و خیانت اعمالی شاه و گماشتگانش در این کشتن دست کم به مراتب از قتل امیرکبیر شدیدتر و بیشتر است.

۶. از جمله اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ می‌نویسد: سنه هزار و دویست و شصت و یک، بساط عروسی اعلیحضرت اقدس همایون ناصرالدین شاه روحانفاده را که در آن وقت ولایت عهد داشت به حکم شاهنشاه غازی در باغ نگارستان فراهم آرند و هوا به شدت گرم بود، لهذا شاهنشاه غازی به حاجی میرزا آقاسی که او را مستجاب‌الدعوه شناخته بودند، دستخط کردند که از خداوند خواستار باش تا این هوای قلب‌السد سرد شود تا بتوانیم در طهران امر عروسی را به پایان بریم، حاجی جواب دادند که انشاءالله چنین خواهد بود، از قضا از ابتدای عروسی تا انتها که هفت شبانه‌روز بود چنان باد سردی وزید و هوای طهران خنک شد که مردم متأذی شدند و محتاج به آتش گشتند، این قضیه را همه کس اذعان دارد و نقل می‌کند «... اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۷۰.

۷. دوسرسی، کنت، ایران در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۳۹، ترجمه احسان اشراقی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۸۸-۱۸۷؛ واتسون، رابرت گرانت، تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، چاپ تصویر، ۱۳۴۰، ص ۱۹۸.

۸. « حاجی در این اوقات دخل کلی در مزاج پادشاه مرحوم به هم رسانید و از طریق عرفان و معرفت و خداشناسی و زهد و ورع چنان برآمد که در خدمت پادشاه مرحوم محقق شد که یکی اولیاءالله است « جهانگیرمیرزا، تاریخ نو، به سعی و اهتمام عباس اقبال، نشر علم، تهران ۱۳۸۴، ص ۷۶.

۹. اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۸.

۱۰. اعتمادالسلطنه برغم مدافعه از نیک نفسی حاجی، مشخصاً او را در کار مملکت‌داری بی‌خبر و دچار خبط و خطای بسیار می‌داند. مثلاً «از اسرار سلطنت و رموز مملکت‌داری بی‌خبر بود» ص ۱۶۰ یا « حاجی اصابت تدبیر نداشته است در اکثر امور خطا می‌کرده است» ص ۱۶۳ « و نیز حاجی از بس در سؤال و جواب با خارجه خبط و خطا می‌کرد دل پاره ای از وزرای دولت خواه ملت پرست خون بود که چرا زمام

کار به دست این وزیر بی‌تدبیر است و صریحاً هم نمی‌توانستند این معایب را توضیح نمایند.» اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۳. پولاک نیز در ص ۲۷۰ تصریح می‌کند که حاج میرزا آقاسی از کشورداری هیچ نمی‌دانست. پولاک، یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۸.

۱۱. نواب صفا، اسماعیل، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، انتشارات زوار، ۱۳۶۶، ص ۲۰۲.
 ۱۲. «از این سوی چون حاجی میرزا آقاسی زشت می‌دانست که کسی او را وزیر خطاب کند یا صدراعظم خواند و رتبت خویش را در حضرت پادشاه برتر از این القاب می‌پنداشت و همی بر زبان داشت که چون نصرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمدشاه عقیدتی به کمال باشد روزی چند زحمت این خدمت بر خویش می‌نهم و دامن تقوای خویش به پلیدی‌های دنیوی آلوده می‌سازم تا محمدخان زنگنه امیرنظام از آذربایجان برسد و زمام امور را به دست گیرد و پشت مناشیر پادشاه را چنان که قانون وزیران است خاتم نمی‌نهاد و اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا لقب صدارت و وزارت را مکروه می‌دارد او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندیده داشت» لسان‌الملک سپهر، محمدتقی، نسخ‌التواریخ قاجاریه، ج ۲، به اهتمام جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷، ص ۶۵۲-۶۵۱.
 همچنین نواب صفا، اسماعیل، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، ص ۲۰۲، تعبیر تقریباً متفاوتی از این موضوع ارائه می‌دهد: «معروف است حاجی میرزا آقاسی زشت می‌دانست که کسی او را وزیر و صدراعظم گوید و رتبه خود را خیلی بالاتر از اینها می‌دانست؛ نمایندگان خارجی نیز این مطلب را فهمیده بودند و او را مثل سایر مردم درباری «شخص اول ایران» خطاب می‌کردند.

۱۳. هدایت می‌نویسد روزی در مجلس شاه (محمدشاه) سخن از اورنگ زیب پادشاه هند به میان آمد که نود و اند سال عمر کرد و زیاده از قرنی سلطنت، محمدشاه گفت حاصلی از عمر دراز جز رنج قیل و قال نیست و «ایام مباعدت از مبدأ حقیقی هر چه کمتر خوشتر». هدایت، رضاقلی، فهرس‌التواریخ، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، میرهاشم محدث، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۴۶۲.
 همچنین هدایت، رضاقلی، روضه‌الصفاء، ج ۱۵، تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳، ص ۸۳۸۹.

۱۴. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران ج ۲، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، شرکت و چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۶۲، ص ۵۲۸.

۱۵. جهانگیر میرزا در ص ۴۴۹، می‌نویسد شاه نیز سیاه مخالفان علیه حاجی را عیناً به حاجی داد و جناب حاجی را در تنبیه و تأدیب آن خودسران و یاوه سرایان مختار فرمودند.
 شمیم نیز در ص ۱۳۵ به نقل از کتاب «امیرکبیر عباس اقبال می‌نویسد ... با وجود همه خطاها و خراب‌کاری‌های حاجی هر کس هر چه در باب او می‌گفت علاوه بر آن که نمی‌شنید، به تبعید و آزار او نیز می‌پرداخت. شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات زریاب، ۱۳۸۳، ص ۱۳۵.
 اعتمادالسلطنه هم می‌نویسد «مردم جرأت بیان قبیح اعمال او و سربازان ماکوی‌اش در نزد شاه نداشتند».
 اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۳.

۱۶. فرهاد میرزا می‌نویسد: « حاجی در تمام دورهٔ صدارت با بدگویی و استبداد و بی‌کفایتی و خرابکاری همه مردم را از عالی و دانی از خود رنجانده بود و در حفظ مقام جز شخص محمدشاه پشت و پناهی نداشت ». نواب صفا، اسماعیل، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، ص ۲۰۶.

هدایت نیز که در فهرس التواریخ از ثبت شروع صدارت حاجی بعد شهادت قائم مقام دیگر تا ذکر به « امامزاده عبدالعظیم رفته فراراً مقیم شد » از او یادی نمی‌کند به جرأت یابی از همین مخالفت امرای حضرت و امنای دولت با حاجی در تداوم عدم امثال حکم در آوردن عباس میرزا، از نگرانی و اندیشناکی نسبت به تنبیه حاجی در می‌آید، غیر مستقیم به این مخالفت همگان اشارت دارد. هدایت، رضاقلی، روضه الصفا، ج ۱۵، ص ۸۳۹۰ و ۸۳۹۱.

سپهر نیز در ناسخ التواریخ به همین مضمون اشاره می‌کند « او (حاجی میرزا آقاسی) بر خویشان هراسناک گشت، نه در سکرکات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمد و نه بعد فوت بر جسد پاکش نماز گذاشت، بزرگان درگاه که روزگاری دراز از خشونت طبع او در تعب بودند، چون از وی این حول و هرب دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد مؤالف بستند ». لسان‌الملک سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۹۳۲. اعتمادالسلطنه نیز می‌نویسد « خلاصه حاجی مرحوم در صدارت خود میغوض جمیع مردم بود ... به مردم فحش بسیار می‌داد، هر کس از زخم زبان او مجروح و هر دلی از تیر دشنامش مقروح بود ». اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۲.

۱۷. سالتیکوف می‌نویسد: این میل به جانب توپ یکی از تمایلات منحوس وزیر بود. چه اسلحه خانه تهران سه توپ و بیش از چند تفنگ شکسته نداشت، ولی این دو مانع نشده بود که سفیر ایران در لندن به شاه تأیید کند مهمات او هزاران بار مهمتر از اسلحه‌خانه « وولویچ، (یکی از مراکز اسلحه‌سازی لندن) است ». سالتیکوف، الکسی دمتری یویچ، مسافرت به ایران، ترجمهٔ محسن صبا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۸۲.

۱۸. « ... در سنهٔ هزار و دویست و شصت و چهار شهریار حق پرست به حق پیوست. امنای دولت بروی او بیرون آمدند او نیز روی به عتبات عالیات نهاده معتکف شد و در رمضان هزار و دویست و شصت و پنج بی مرض صوری وصیت کرده درگذشت ». شیرازی، محمد معصوم (معصوم علیشاه)، طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۳۰۰.

۱۹. علاوه بر این، دوسرسی به توهماتش در شکست انگلیس نیز در این که با شکست و نابودی تجارت دریایی انگلیس و ارسال قشونی به کلکته - به خیالی که ملکهٔ انگلیس در آن جا مقیم است - و دستگیری ملکه ویکتوریا و سپردنش به سربازان تا هر معامله ناسزایی که می‌خواهند نسبت به او روا دارند، اشارت دارد. دوسرسی، کنت، ایران در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۳۹، ۱۳۶۲، ص ۱۸۸.

۲۰. « برعکس مطالعه موارد مربوط به کشتی رانی دریاچهٔ خزر به سرعت خاتمه پذیرفت. حاجی میرزا آقاسی که بعدها وزیر محمدشاه شد با اظهار جملهٔ تاریخی خود « ما چه احتیاجی به آب شور داریم » به مباحثات خاتمه داد و بالاخره دولت ایران معاهده را به نحوی که در گلستان تنظیم گردیده بود، امضا نمود ». بینا، علی‌اکبر، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۳، ص ۱۶۵.

۲۱. واتسن، رابرت گرانت، تاریخ قاجار، ص ۲۳۲.

۲۲. نواب صفا، اسماعیل، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، ص ۴۱۰.

۲۳. حاجی با امیر کبیر صفایی نداشت و او را مخمل آسایش خود می دانست «... اکثر نوشتجات امیر در میان نوشتجات حاجی بعد از وفات شاه مرحوم و رفتن به کربلای معلی همچنان سر به مهر نگشوده یافتند».
- جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ص ۲۸. این مورد نیز با داعیه «هما ناطق» در خصوص لطف حاجی به امیر چنان که با داعیه اش در خصوص بی تقصیری حاجی در مرگ قائم مقام، مغایرت دارد.
۲۴. پولاک، یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، ص ۲۷۰، و همچنین اعتمادالسلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۲.
۲۵. اعتمادالسلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۳.
۲۶. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ص ۳۰۰.
۲۷. اعتمادالسلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۱.
۲۸. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، ۱۳۸۳، ص ۱۳۷.
۲۹. سالتیکوف، الکسی دمتری یویچ، مسافرت به ایران، ص ۸۳.
۳۰. اعتمادالسلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، ص ۱۷۷؛ زمانی کوتاه قبل مرگ شاه و عزل، ثروت به اسم شاه کرد، چه می دانست شاه بعدی نه از پدرش محمدشاه و نه از وی دل خوشی دارد و مخالفت مطلق درباریان از این بابت امانش نمی دهد.
۳۱. هدایت، رضاقلی، فهرس التواریخ، ص ۴۶۱.
۳۲. واتسن، رابرت گرانت، تاریخ قاجار، ص ۲۳۱.
۳۳. اعتمادالسلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، ص ۱۶۵ و ۱۸۴.
۳۴. ناطق، هما، راه یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، مرکز چاپ و نشر پیام، لندن، ۱۹۸۸، ص ۶۰.
۳۵. خان ملک ساسانی، سیاست گران دوره قاجار، ص ۱۴ و ۱۵، به نقل از هما ناطق، راه یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، ص ۱۹.
۳۶. اعتمادالسلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۴.
۳۷. اعتمادالسلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، ص ۱۸۴.
۳۸. دوسرسی، کنت، ایران در سال های ۱۸۴۰-۱۸۳۹، ص ۱۸۷.
۳۹. پولاک نیز به این بدگمانی اشارت دارد، پولاک، یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، ص ۲۷۰. امانت به نقل از گوینو، دبیر سفارت فرانسه از آزادی های عشرت جوینا مهدهلیا در دوره سلطنت محمدشاه صحبت کرده و ذکر می کند که برخلاف منع کنونی یعنی دوره سلطنت ناصرالدین شاه، مهدهلیا در زمان سلطنت شوهرش بسیار آزاد بوده و ضیافت های شبانه او همراه با موسیقی و رقص و شراب و هم صحبتی با دلدادگانش از جمله بازرگان گرجی تا صبح ادامه می یافت؛ امانت، عباس، قبله عالم، ترجمه کامشاد، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۴، ص ۸۶.
۴۰. گمان محمد شاه به خیانت های مهدهلیا به حدی بود که ظاهراً او را مطلقه نموده و در زمره زنان سیغه ای در آورده بود. پولاک تصریح می کند که شاه به عفت وی بدگمان بود. پولاک، یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، ص ۲۷۰.

در ص ۱۷۹ صدرالتواریخ، در پاورقی های شماره ۱ مشیری آمده « محمدشاه به علت بعضی امور ناشایسته که از مهدعلیا مادر پسر اول خود ناصرالدین میرزا مشاهده کرده بود، او را مطلقه کرده و با او و پسرش چندان صفائی نداشت.»

۴۱. امانت، عباس، قیله عالم، ص ۶۶.

۴۲. ناصرالدین تداعی گر همه اعمال مادرش و شاید نماد و بازنمایی گر اعمال مادرش بوده و حس تنفر و طردانگیزی در محمدشاه تولید می کرده است.

۴۳. امانت به نقل از گوینو می گوید در زمان ورود به ایران این شایعات نقل محافل بوده است. امانت، عباس، قیله عالم، ص ۸۶.

۴۴. حاجی میرزا آقاسی خودبین و حسود بوده، هر که از در رقابت خواسته و ناخواسته با او در نزد شاه برمی آمده به مقابله غیرمستقیم با وی می پرداخته است. تحریک سوء ظن شاه در خصوص قائم مقام، پنهان داشتن نامه های امیرکبیر سفیر مذاکره کننده ایران در کنفرانس ارزروم و به این طریق پنهان داشتن تلاش ها و شایستگی های او در نظر شاه که به وی حسن ظن داشته، و تشدید اختلاف و تنفر شاه از همسر و فرزندش مهدعلیا و ناصرالدین میرزا از این دست بوده است.

۴۵. از جمله یادداشت های مشیری در ص ۱۷۹ صدرالتواریخ محمدحسن اعتمادالسلطنه، غالب منابع به ویژه منابع خارجی این علاقه مندی به عباس میرزا را ذکر کرده اند، داخلی ها به ملاحظه ناصرالدین شاه ابا کرده اند. محمدشاه هنگام مرگ این فرزندش را در آغوش داشت. با این حال تنفر و اعمال فشار شاه بعدی (ناصرالدین شاه) که انتقام از او می گرفت، شیرینی های مهر پدر را در کام عباس میرزا زهر کرد.

۴۶. اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۹۰.

۴۷. لرد کرزن به نقل از سرهنگ استوارت که در سال ۱۸۳۵ میلادی ناصرالدین میرزا را در ولیعهدی در تهران دیدار کرده می نویسد: «... در واقع پدرش درباره ولیعهد مسامحه بسیار نموده است چون مادر شاهزاده از نظر شاه افتاده بود. او در وضع و حال دشواری می زیست و ناچار بود غالباً برای پرداخت مخارج روزانه پول قرض کند». کرزن، جرج، ن، ایران و قضیه ایران، ج ۱، ترجمه وحید مازندرانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۵۱۵.

وزیر مختار انگلیس نیز که در هنگام ولیعهدی، ناصرالدین را ملاقات کرده بود از محرومیت آموزشی وی سخن گفته است: «من حالا فهمیدم که حتی در آموزش فارسی او نیز نهایت غفلت شده است وی کاملاً فاقد هرگونه معلوماتی می باشد، و این تسامح به ویژه از جانب اعلیحضرت محمدشاه بس عجیب است چون ایشان خود با مبانی دست کم چندین رشته دانش اروپایی آشنایی دارند. ولی امیدوارم صدراعظم به اشتباه خود که اجازه داد ولیعهد چنین گمنام بماند پی برده باشد». نقل در قیله عالم، عباس امانت، ص ۱۱۲.

امپراطور روسیه نیکلا که در دیدار ناصرالدین میرزا ولیعهد از روسیه، وی را دیده از بنیه ضعیف او تعجب کرده است. لسان الملک سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۰.

۴۸. معیرالممالک، دوستعلی خان، رجال عصر ناصری، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۱، ص ۳۶.

۴۹. لرد کرزن سستی شخصیتی مظفرالدین شاه را ناشی از سیطره پدر می داند «... تا اندازه زیادی ناشی از وضع فرمانبرداری و اطاعتی است که مردی تقریباً چهل ساله و دومین فرد قلمرو ایران و سلطان آینده در اثر تنگ نظری پدرش دچار بوده است». کرزن، جرج، ن، ایران و قضیه ایران، ص ۵۴۳.

۵۰. ناصرالدین شاه محمدقاسم میرزا فرزند جیران تجریشی (فروغ السلطنه بعدی) که به شدت مورد علاقه او بود را روزی امیر نظام و بعد آن به ولیعهدی می‌گمارد. در حالی که این طفل کمتر از ۳ سال سن داشت، در نامه ای به میرزا آقاخان نوری می‌نویسد: مادر امیرنظام (جیران) از شما رضایت خاطر ندارد، رضایتش را کسب کنید.

۵۱. معیرالممالک، دوستعلی خان، رجال عصر ناصری، ص ۳۶.

۵۲. پولاک، یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، ۱۳۶۸، به نظر پولاک محمدشاه قصد ولیعهدی عباس میرزا ملوک آرا را داشته است. ص ۲۷۰.

۵۳. ولیعهد مطابق رسوم قاجاری که رسم دیرین ترک و تاتارهای حاکم بود می‌بایست از مادر نیز قاجاری باشد، تا اصل خون شاهی بر پادشاه مسلم باشد. «... شاه فعلی (ناصرالدین شاه) در ابتدای سلطنت از این رسم عدول نمود و خواه با سست نمودن مبنای آن مسؤولیت و یا در اثر مهر و محبت، فرزند صیغه محبوبش را به ولیعهدی برگزید، اما بعد از فوت این پسر مجدداً به رسم دیرین بازگشت و از ظل السلطان صرف نظر و فرزندش را که ۳ سال از او جوان‌تر و از مادری قاجار بود ولیعهد اختیار نمود». کرزن، جرج، ن، ایران و قضیه ایران، ص ۵۴۱.

۵۴. به واقع اساس سلطنت محمدشاه بر تدبیر اولیه قائم مقام استوار بود، به این روی قائم مقام افکار خود را در شیوه اداره حکومت که آن را مستقل از مقام شاه می‌دانست به تندی و بی‌اعتنایی پیش می‌برد و بر بغض‌های انباشته شاه در دوره ولایتعهدی می‌افزود.

۵۵. دوسرسی در ص ۱۸۶ ایران در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۳۹ می‌نویسد «... این شاه اگر وزرای لایقی داشت و اگر مقتضیات زمان به او اجازه می‌داد می‌توانست خدمات زیادی به کشورش بنماید». سایکس هم می‌نویسد «... با این همه نقائص او شاه بدی نبود، حالت و وضعیت کشور ایران رضایت بخش نبود، چه حاجی میرزا آقاسی که مدت ۱۳ سال حکمران و فرمانفرمای حقیقی ایران بود کاملاً از سیاستمداری و فنون نظامی بی‌خبر و در عین حال به قدری خودبین و مغرور بود که حاضر نبود از کسی تعلیماتی قبول کند». سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۵۲۷ و ۵۲۸.

۵۶. واتسن، رابرت گرانت، تاریخ قاجار، ص ۱۴۸.

۵۷. واتسن، رابرت گرانت، تاریخ قاجار، ص ۲۰۴ و بعد از آن.

۵۸. نواب صفا، اسماعیل، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، ص ۲۰۳.

۵۹. اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۶۰. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ص ۱۱۵.

۶۱. ظل السلطان برادر اعیانی عباس میرزا بود. قبل از رسیدن محمدشاه به تهران، به سلطنت نشست و خود را عادلشاه نامید، با سخت شدن اوضاع «همراهان او یکی پس از دیگری برای عذر تقصیر به اردوی شاه شتافتند» او نیز کناره گرفت و به روسیه گریخت. حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز به اتفاق برادرش شجاع السلطنه در راه تسخیر اصفهان شکست خوردند، او در راه محبس بمرد و شجاع السلطنه را به دستور تنبیه سخت، کور کردند ظاهراً در این خصوص هم اصرار و پافشاری قائم مقام برای مجازات، مؤثر بوده است. نقل به مضمون از تاریخ قاجار، رابرت گرانت واتسن، ص ۱۹۳-۱۹۷.

۶۲. واتسن، رابرت گرانت، تاریخ قاجار، ص ۱۸۶.

۶۳. جهانگیر میرزا پسر سوم و خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب‌السلطنه بودند، در سال ۱۲۵۰ هجری قمری، بیشتر از همه با نظر قائم مقام به اردبیل فرستاده و به حکم شاه، نایبنا شدند و در قلعه اردبیل در حبس ماندند. واتسن می‌نویسد « ایالت آذربایجان از تعدیات و اجحافات برادران شاهزاده محمد میرزا خسارات زیاد دیده بود و به همین جهت دو نفر از برادرانش خسرو میرزا و جهانگیر میرزا که عملشان ایجاب می‌نمود در قلعه اردبیل زندانی کرد. این دو برادر به قدری بد بودند که می‌گویند از مادرشان پرسیدند از این دو نفر کدام بدترند؟ جواب گفت: مزیتی به هم ندارند. با این وصف جای تعجب نیست وقتی می‌خوانیم خسرو میرزا که به سفارت دربار روسیه نیز رفته بود از دو چشم نایبنا کردند » واتسن، رابرت گرانٹ، تاریخ قاجار، ۱۳۴۰، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۶۴. اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ۱۳۵۷، ص ۱۳۸.

۶۵. هدایت نیز که با به کاربردن مضامین بسیار احترام انگیز نظیر « وزیر بی نظیر » از قائم مقام تجلیل می‌کند در ص ۸۱۶۷ به شادی و تهنیت گویی مردم در مرگ قائم مقام اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد که مجموعاً فضای روانی دشواری علیه قائم مقام ایجاد شده بود. احتمالاً سخت‌گیری‌های او نیز در این میان بی‌تأثیر نبوده است؛ جهانگیر میرزا می‌نویسد « ... خلایق در آن چند روز که با هم ملاقات می‌نمودند به یکدیگر مبارکباد می‌گفتند و دعا به عمر و دولت پادشاه می‌نمودند » تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص ۲۳۷. اعتمادالسلطنه می‌گوید: « جمعی از مردم عوام در روز قتل او (قائم مقام) به یکدیگر تهنیت می‌دادند و مبارکباد گفته مضافه می‌نمودند ». اعتمادالسلطنه، محمدحسن، صدرالتواریخ، ص ۱۴۱-۱۴۰.

۶۶. « ... شاه وقتی که متوجه شد مردم در تقاضای خود بر علیه قائم مقام مصر هستند، مطابق رسم معمول دستور داد قائم مقام صدراعظم را توقیف کنند ... » واتسن، رابرت گرانٹ، تاریخ قاجار، ۱۳۴۰. هر چند سخن واتسن به نوعی القای این سخن است که خواست مردم در عزل و مجازات قائم مقام وجود داشته و عامل اصلی است؛ و در این میان تمایلات درونی شاه و تحریکات بیرونی انگلیس یا ثانویه است و یا نیست. ۶۷. فتحعلی شاه تلاش نافرجامی در مداخله دادن فرانسه در جنگ‌های ایران و روس که دیپلماسی انگلیس نیز آن را به زیان ایران پیش می‌برد، صورت داد. برغم مطابقت این سیاست با خواست کشور فرانسه و ناپلئون، مشخصاً باید علت شکست را جدای از نقش همیشه منفی و بازدارنده انگلیس علیه ایران، در نابسامانی و وابستگی اوضاع و افراد داخلی دانست.

۶۸. بخشی از رغبت بی حد و حصری که شاه و وزیرش به فرانسه نشان می‌دادند و موجب تحیر و توهم دوسرسی اوّلین سفیر دولت فرانسه در ایران نسبت به موقعیت مقبول و محبوب کشورش در ایران نیز شده بود، به همین دلیل جدایی و استقلالی بود که فعل‌پذیرانه و محافظه‌کارانه از انگلیس می‌جستند. این بار فرانسه علاقه دوره ناپلئون را نداشت و باز تلاش مصادر ایران را ناکام گذارده و دست درنده دو قدرت روسیه و انگلیس را برای شکار و تاراج اموال غیرمنقول و منقول ایران، باز گذاردند.

۶۹. نمایندگان خارجی از این سلامت خبر داده‌اند. از جمله واتسن در ص ۲۴۱ تاریخ قاجار می‌نویسد محمدشاه در اراده‌اش استوار و در زندگی خصوصی پاک بود. واتسن، رابرت گرانٹ، تاریخ قاجار، ۱۳۴۰. همچنین تاریخ نو، جهانگیر میرزا به زهد و ورع، خوراک محدود، پوشیدن لباس غربی، نخوردن قند روسی، از محمدشاه یاد می‌کند.

۷۰. ناطق، هما، ایران در راه‌یابی فرهنگی، ۱۸۴۸-۱۸۳۴، صفحات ۲۲، ۴۶، ۹۲.

۷۱. ناطق، هما، ایران در راه‌یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، ص ۱۸۱.
۷۲. در زمان محمدشاه فرمان اکیدی بر رعایت اصول بشر دوستی صادر شد و به موجب آن شکنجه و آزار بدنی را نسبت به کلیه رعایای خود قدغن نمود، واتسن، رابرت گرانث، تاریخ قاجار، ص ۲۳۹ و همچنین ناطق، هما، ایران در راه‌یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، ص ۶۰.
۷۳. ناطق، هما، ایران در راه‌یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، ص ۴۷ و ۱۴.
۷۴. ناطق، هما، ایران در راه‌یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، ص ۱۸۱.
۷۵. ناطق، هما، ایران در راه‌یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، ص ۳۹.
۷۶. هدایت در روضه الصفا ج ۵ ص ۸۳۹۵ سپهر در ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۵۹۲ برای محمدشاه از جمله توانایی‌هایی در علم و ادب و هنر و تفسیر بر شمرده‌اند: «پس به دست‌یاری آموزگاران، هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و به فطرت پاکی و طویت صافی در میان مردم شناخته آمد. هرگز دامان ورع تقوای او به کدورت مناهی و ملاهی آلوده نشده، در لغات عرب و صنعت اهل ادب و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لید، هنری به کمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت. در پیشه نقاشان و فن حساب‌دانان و مهندسان از تمامت بار یافتگان درگاه و چاکران پیشگاه، رتبت برتری داشت و با اقتدار سلطنت اظهار مسکنت نمی‌کرد و دلش به سوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت». لسان‌الملک سپهر، محمدتقی، ناسخ‌التواریخ، قاجاریه، ج ۲، به اهتمام جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷، ص ۵۹۲.
۷۷. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ص ۲۰۸.
۷۸. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ص ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۰۹.
۷۹. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ص ۲۳۵-۲۳۴.
۸۰. سالتیکوف، دمتری یویچ، ۱۳۸۱، ص ۸۴-۸۳؛ دوسرسی، کنت، ایران در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۳۹، ص ۱۸۸؛ پولاک، یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، ص ۲۷۰.